

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۱۳ - شنبه ۹/۸/۹۴

در مباحث گذشته اشاره شد که مستصحب یا جزئی است و یا کلی. «جزئی» یعنی غیر قابل صدق بر کثیرین و کلی یعنی قابل صدق بر کثیرین. همچنین بیان شد که مقصود از کلی مورد بحث در اینجا، کلی طبیعی نیست که یک مفهوم ماهوی باشد بلکه هر عنوانی که قابلیت صدق بر کثیرین داشته باشد هرچند از سنخ ماهیات بوده و انتزاعی یا اعتباری محض باشد داخل در بحث خواهد بود. کلی انواعی دارد؛ کلی قسم اول، کلی قسم ثانی و کلی قسم ثالث، حتی متأخرین کلی قسم رابعی غیر از آنچه شیخ رحمته الله در رسائل فرموده است^۱ مطرح کرده‌اند که إن شاء الله خواهد آمد و بررسی خواهد شد.

شبهه‌ی عدم جریان استصحاب کلی

بعضی گفته‌اند یا لا اقل شبهه‌ی آن را مطرح کرده‌اند^۲ که اساساً کلی قابل استصحاب نیست؛ چه مستصحب حکم باشد و چه موضوع باشد. اما در صورتی که مستصحب، حکم باشد گفته شده است^۳ که اگر بخواهید جامع بین دو حکم مثلاً جامع

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۶۳۸:

أن المتیقن السابق إذا كان کلیاً فی ضمن فرد و شک فی بقاءه فإما أن یکون الشک من جهة الشک فی بقاء ذلك الفرد و إما أن یکون من جهة الشک فی تعیین ذلك الفرد و تردده بین ما هو باق جزماً و بین ما هو مرتفع و إما أن یکون من جهة الشک فی قیام فرد آخر مقامه مع الجزم بارتفاع ذلك الفرد.

۲. نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۱۲۵:

و منها: ان الکلی الطبیعی مما ینتزع عن الفرد و لا وجود له فی الخارج حتی یتعلق العلم بوجوده و انما الخارج موطن منشأ انتزاعه من الافراد الخاصة الجزئیة و هی التي تكون موضوعاً للآثار الشرعية (و مع ذاک) کیف یدرج الاستصحاب فی الکلی بما هو کلی.

۳. نهاية الدراية فی شرح الکفاية (ط - قدیم)، ج ۳، ص ۱۶۲:

إلا أن فی استصحاب الکلی - فی خصوص الأحكام، دون الموضوعات - إشکالاً، ملخصه: أن التعبد بالموضوع الکلی لیس ایجاداً له حقيقة،

بين وجوب و استحباب يا جامع بين دو وجوب را استصحاب كنيد، معنايش آن است كه كلّي و جامع، بما هو كلّي و بما هو جامع موجود شود، در حالی كه واضح است كه كلّي در خارج وجود پيدا نمی كند.

توضیح بیشتر: از اولیات فلسفه آن است كه: الوجود يساوق التشخيص،^۱ وجود با تشخيص مساوقت دارد؛ یعنی هر جا چیزی وجود پيدا كرد، غير قابل صدق بر كثرين است و تشخيص و جزئي است. بنابراین كلّي نمی تواند مستصحب باشد؛ زیرا می خواهيد به كلّي اعتبار دهيد و آن را موجود كنيد و موجود شدن با كلّي بودن سازگاری ندارد و فرض آن است كه نمی خواهيم تشخيص را استصحاب كنيم و

حتى يشكل بأن إيجاد القدر المشترك من دون تنوعه و تخصصه بما يفرد محال، بل التعبد به تعبد عنواني، و التعبد الحقيقي بأثره، الذي هو شخص من طبيعي الحكم.

بخلاف التعبد بالحكم الكلّي، فان معناه جعل الحكم الجامع، و إيجاد الجامع - من أية مقولة كان - غير معقول، و كما أنّ إيجاد الجامع واقعاً غير معقول، كذلك جعله على طبق المنجزية أو على طبق المتيقن سابقاً أيضاً غير معقول، إذ لا فرق بينهما في كونه حكماً حقيقياً يوجد في الخارج بنحو وجوده المناسب له في نظام الوجود.

✓ بحوث في علم الأصول (تقريرات شاهرودي)، ج ۶، ص ۲۳۵:

و قد وقع النقاش في جريان الاستصحاب فيه تارة في أصل جريانه، و أخرى في اقسامه و ما يصح إجراء الاستصحاب فيه و ما لا يصح، و مرد البحث في كل ذلك إلى التشكيك في تمامية أركان الاستصحاب من تعلق اليقين و الشك بشيء واحد أو ترتب أثر عملي عليه. و من هنا نورد البحث في جهتين، تارة في أصل جريان استصحاب الكلّي، و أخرى في اقسامه.

الجهة الأولى - في أصل إجراء استصحاب الكلّي، إذ قد يعترض على ذلك في باب الأحكام تارة، و في باب الموضوعات أخرى.

اما في باب الأحكام فالاعتراض ينشأ من المبنى القائل بأنّ المجموع في دليل الاستصحاب هو الحكم المماثل للمستصحب حيث يقال أنّ المستصحب إذا كان هو الجامع بين الوجوب و الاستصحاب أو بين وجوبين اقتضى ذلك جعل المماثل له بدليل الاستصحاب و هو باطل لأنّ الجامع بحده لا يعقل جعله إذ يستحيل وجود الجامع إلّا ضمن فرده و مع الخصوصية و الجامع في ضمن أحد فرديه بالخصوص ليس محطاً للاستصحاب و لا تتم فيه أركانه ليكون مصباً للتعبد الاستصحابي و مشمولاً لدليله.

✓ منتقى الأصول، ج ۶، ص ۱۷۳:

ثم انه لو التزم بجريان استصحاب الكلّي، فقد يقال: بلزوم التفصيل بين الأحكام و الموضوعات، فيجری في الموضوعات دون الأحكام، و ذلك لأنّ الاستصحاب في الأحكام الشرعية يقتضى تعلق الجعل بها بأنفسها. و من الواضح ان الكلّي لا يمكن ان يتحقق من دون ان يكون متخصصاً بالفصل الخاصّ، فلا يمكن جعل الكلّي بما هو كلّي، فيمتنع تعلق الجعل بكلّي الحكم بما هو كلّي. و جعل الكلّي متخصصاً بخصوصية خاصة لا يتكفله دليل الاستصحاب.

و عليه، فلا مجال لاستصحاب كلّي الطلب عند دوران الأمر بين الوجوب و الاستصحاب.

۱. شرح المنظومة، ج ۲، ص ۳۷۳:

۳۸ غرر في التشخيص

عين مع الوجود في الأعيان تشخيص ساوق في الأذهان

... عين - خبر مقدم - مع الوجود في الأعيان - متعلق بالعينية - تشخيص - مبتدأ مؤخر - ساوق الوجود في الأذهان بحسب المفهوم و هذا

أعني كون التشخيص بنحو الوجود مذهب كثير من الفحول منهم المعلم الثاني و صدر المتألهين قدس سره.

می‌خواهیم کلی را استصحاب کنیم. لذا اصلاً استصحاب کلی بی‌معناست چه رسد به اینکه گفته شود استصحاب کلی اقسامی دارد.

این شبهه‌ای است که در کلمات غیر واحد مطرح شده است.

پاسخ شبهه‌ی عدم جریان استصحاب کلی

در پاسخ به این شبهه باید گفت اگر فرضاً کسی علم اجمالی داشت که یکی از دو حکم وجوب یا استحباب از جانب شارع جعل شده است، مکلف چگونه طبق این علم انجام وظیفه می‌کرد؟ یا اگر بینه قائم می‌شد که شارع جامع بین وجوب و استحباب را جعل کرده است، وظیفه‌ی مکلف چه بود؟ شکی وجود ندارد که مکلف به مقدار جامع می‌بایست انجام وظیفه کند.

فرضاً اگر بینه یا بیشتر از بینه (چندین نفر که ایجاد اطمینان یا یقین کند) شهادت دهند که شارع مطلق رجحان را (که می‌توانست به نحو وجوب یا به نحو استحباب باشد) جعل کرده است ولی ما نمی‌دانیم کدام است؛ آیا این رجحان به نحوی است که مانع از نقیض است و حتماً باید انجام شود و ترکش جایز نیست یا اینکه ترخیص در ترک هم دارد، در این فرض، این بینه که چنین شهادت دهد نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که مکلفین به مقداری که بینه قائم شده است موظف به رعایت حکم هستند؛ یعنی اصل رجحان باید رعایت شود، هرچند نمی‌توانند ابراز کنند که خصوص استحباب است یا خصوص وجوب است.

بنابر آنچه ما تا کنون مشی کردیم، استصحاب یعنی جرّ یقین سابق به زمان لاحق، یعنی آن یقینی که قبلاً وجود داشت، تعبداً باقی بدار. بنابراین اگر متعلق آن یقین، جامع بود، اکنون نیز تعبداً مثل آن یقین باید وجود داشته باشد، این حکم چه مشکلی دارد؟! وجداناً می‌توانستیم چنین یقینی داشته باشیم و آثارش را نیز مترتب نماییم، همان‌گونه که از طریق بینه هم می‌توانستیم چنین یقینی داشته باشیم و آثارش را نیز داشته باشیم، حال از طریق استصحاب چرا نتوانیم چنین یقینی داشته باشیم!؟

حتی اگر بگوییم احکام ظاهریه، منجز و معذر نسبت به واقع هستند، باز مانعی وجود ندارد. همان‌طوری که یک جامع معلوم به علم یا اماره منجز می‌شود، می‌تواند با استصحاب هم منجز شود و اگر یک مبنای دیگر را اختیار کنیم که استصحاب، عملاً احراز کننده‌ی واقع است، در واقع جامع را احراز کرده‌ایم.

آری، اگر کسی قائل شود که مفاد ادله‌ی استصحاب، جعل حکم مماثل است، یعنی در همان عالم اعتبار، حکمی ایجاد و انشاء می‌شود، از آنجا که **وُجُودُ كُلِّ شَيْءٍ بِحَسَبِهِ**، در آن عالم اعتبار، کلی غیر متشخص به

خصوصیت را نمی‌توان جعل کرد. مثلاً مولا نمی‌تواند بگوید من رجحان را جعل می‌کنم بدون اینکه ترخیص در ترک بگذارم یا ترخیص در ترک نگذارم؛ جامع بین این دو را نمی‌تواند جعل کند. نظیر آنکه در تکوین گفته شود حیوانی جعل می‌شود که نه بقر است نه غنم است و نه چیز دیگر، در این صورت آن حیوانیت مفهومی مبهم است و نیاز به مقوم دارد و نمی‌شود حیوانیت کلی را جعل کرد.

در هر حال رجحانی که یک مولا جعل می‌کند، در عالم اعتبار خودش یک واقعیت است و آن واقعیت اگر رجحان است، یا ترخیص در ترک دارد یا ندارد و نمی‌شود واقع، مهمل باشد.

بنابراین اگر بگوییم استصحاب، ایجاد حکم مماثل است ولو ایجاد اعتباری و انشائی، به مشکل برخورد می‌کنیم، ولی اگر آن را نگوئیم و طبق مبنایی که قبلاً استظهار کردیم بگوییم جرّ یقین سابق است به زمان لاحق، متعلق یقین می‌تواند امر کلی یا امر جزئی باشد؛ زیرا در هر حال وقتی که یقین وجود داشت، آیا اثری داشت یا خیر؟ بلی اثر داشت.

و این معنایش آن نیست که کلی بما هو کلی موجود در خارج است، بلکه معنایش این است که معلوم ما کلی است و کلی به وصف کلیت هم نیست که بگویید به وصف کلیت در خارج نمی‌تواند موجود باشد، بلکه کلی‌ای است که می‌تواند در خارج هم موجود باشد، نظیر کلی طبیعی که در خارج به وجود افرادش موجود است؛ کلی‌ای که می‌دانیم مصداق دارد، هر چند مصداقش به حسب خودش می‌باشد؛ کلی طبیعی مصداقش افرادش هستند و کلی انتزاعی مصداقش به وجود منشأ انتزاعش است و به همین روش در اعتباریات محضه.

همان کلی به هر نحوی که بود، قبلاً متیقن بود و الآن بقائش مشکوک است، لذا استصحاب جاری می‌شود و اطلاق «لا تنقض الیقین ابداً بالشک» شامل آن می‌شود و این محذور که وجود، مساوق با تشخیص است وجود ندارد؛ چون ما چیزی ایجاد نکردیم تا بگویید حتماً متشخصاً ایجاد شده است، بلکه همان که بوده است به هر نحوی، هر وجودی که داشته، آن را جرّ به زمان لاحق می‌کنیم.

و این چنین است که آنچه را که ما در سابق می‌دانستیم و جامع بین دو نفر یا بیشتر از دو نفر و قابل صدق بر همه است اما برای ما مصداق معلوم نیست کدام است، قابل استصحاب است و مشکلی ندارد.

خلاصه‌ی اشکال و پاسخ

لبّ اشکال این بود که حکم، متشخص است و نمی‌تواند کلی باشد پس چگونه استصحاب و جرّ به زمان لاحق می‌شود؟

جواب داده شد که هرچند قبول است که ایجاد حکم، به نحو تشخیص است، اما مقداری که انسان درک می‌کند و آینه برای خارج است و شرعاً دارای اثر است، لازم نیست که متشخص باشد بلکه قابلیت صدق بر کثیرین هم می‌تواند داشته باشد و این مقدار برای استصحاب کافی است.

اشکال بر استصحاب کلی در موضوعات

گفته شده است^۱ که استصحاب کلی در موضوعات هم مورد اشکال است؛

بیان ذلک: اثر در موضوعات بر افراد مترتب می‌شود نه بر جامع بما هو جامع. مثلاً اثری که ما فکر می‌کنیم بر جامع انسان مترتب است، بر مفهوم انسان بما هو انسان مترتب نیست، بلکه آنچه اثر دارد مصادیق انسان و مصادیق این مفهوم است، لامحاله مستصحب هم باید چیزی باشد که دارای اثر باشد، لذا نمی‌توانیم استصحاب کلی موضوع را جاری کنیم، مانند استصحاب کلی دم، استصحاب کلی بول، استصحاب کریت، استصحاب کلی انسان و... بلکه فقط استصحاب فرد جاری می‌شود، مانند هذا الدم، هذا البول، هذا الکر، هذا الانسان. لذا استصحاب کلی بول، کلی نجاست و کلی هر یک از موضوعات دیگر، معنا ندارد.

پاسخ اشکال استصحاب کلی در موضوعات

اینکه اثر بر مفهوم بما هو مفهوم مترتب نیست، سخنی قابل قبول است و هیچ شبهه‌ای نیست که اثر بر مفهوم بما هو مفهوم مترتب نیست، بلکه اثر در خارج مترتب است. اما بحث آن است که عنوانی که مرآت برای خارج است، گاهی به گونه‌ای است که غیر قابل صدق بر کثیرین است مثل عنوان زید، بکر، عمرو و کلّ اعلام شخصیه و گاهی قابل صدق بر کثیرین است و آن عنوان در خارج موجود است، مثل انسان،

۱. أجدو التقریرات، ج ۲، ص ۳۹۱:

(فریما یقع الإشکال) فی جریان الاستصحاب فیه نظراً إلى اعتبار الیقین و الشک فی جریانہ و الکلی بعد البناء علی کونه انتزاعیاً لا یکون متعلق الیقین و الشک بل المتعلق لهما هو الفرد الخارجی لیس إلاّ فینحصر جریان الاستصحاب بالفرد فقط.

✓ بحوث فی علم الأصول، ج ۶، ص ۲۳۸:

و اما فی باب الموضوعات فالاعتراض ینشأ من انّ الأحکام الشرعیة انما تترتب علی الکلی بما هو مرآة و حاک عن الخارج لا بما هو مفهوم فی الذهن، و المتحقق فی الخارج انما هو الافراد و المصادیق فلا بد و أن یرجع الاستصحاب دائماً إلى استصحاب الفرد و المصادیق الخارجی و لا معنی لاستصحاب الکلی.

✓ منتقى الأصول، ج ۶، ص ۱۷۳:

و اما فی الموضوعات، فیما انها لا تقبل الجعل الشرعی، بل المجموع هو الأثر المترتب علیها، فلا محذور فی إجراء الاستصحاب فی الموضوع الکلی إذا کان مورداً للأثر الشرعی الخاصّ، و یکون التعبد فی الحقیقة بأثره لا بنفسه، فلا یرد الإشکال الوارد فی استصحاب کلی الحکم.

حیوان، دم، بول، نجاست و ...، در این موارد عنوان بما هو مفهوم مراد نیست، بلکه بما هو حاک عن افراده مراد است إلا اینکه این عنوان به گونه‌ای است که قابل صدق بر کثیرین است و گاهی با حفظ این کلیت یعنی قابلیت صدق بر کثیرین، شرعاً منشأ اثر است و لا محاله استصحاب در آن جاری می‌شود.

حتی اگر از کسانی باشیم که کلی طبیعی را موجود در خارج نمی‌دانند (هرچند مبنای غلطی است) چون در استصحاب، موضوع، امری عرفی است و عرف این‌ها را موجود می‌بیند و مثلاً می‌گوید انسان موجود است و یا مصادیق مفاهیم انتزاعی را موجود می‌داند، همین اندازه کافی است که استصحاب جاری باشد. بنابراین مانعی از جریان استصحاب در موضوعات ولو کلی باشد وجود ندارد.

اقسام استصحاب کلی

از آنچه گفته شد، روشن شد که استصحاب کلی، چه مستصحب حکم باشد و چه مستصحب موضوع باشد مانعی ندارد. برای استصحاب کلی اقسامی قائل شده‌اند.

کلی قسم اول

اگر منشأ شک در بقاء کلی، شک در بقاء فرد خاص باشد کلی قسم اول خواهد بود. مثلاً زیدی وارد

۱. فرائد الأصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۶۳۸:

الأول: [أقسام استصحاب الكلّی]

أن المتیقن السابق إذا كان کلیاً فی ضمن فرد و شک فی بقاءه: فإما أن يكون الشک من جهة الشک فی بقاء ذلك الفرد.

✓ کفاية الأصول (ط - آل البيت لعلم)، ص ۴۰۶:

و إن كان الشک فيه من جهة تردد الخاص الذي فی ضمنه بین ما هو باقی أو مرتفع قطعاً فكذا لا إشکال فی استصحابه فیترتب علیه كافة ما یترتب علیه عقلاً أو شرعاً من أحكامه و لوازمه.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۴۱۲:

و أمّا استصحاب الكلّی: فهو على أقسام ثلاثة:

الأول: استصحاب الكلّی المتحقق فی ضمن الفرد المعین أو الفرد المرّد، فإنّ العلم بوجود الفرد یلازم العلم بوجود الكلّی فی ضمنه، كما أنّ الشک فی بقاء الفرد یلازم الشک فی بقاء الكلّی، فیصح استصحاب کلّ من الفرد و الكلّی، و یترتب علیه آثار کلّ منهما إن كان لكلّ منهما أثر خاص، فلو علم بوجود زيد فی الدار و شک فی بقاءه فیها، فکما يجوز استصحاب بقاء زيد فی الدار كذلك يجوز استصحاب بقاء الإنسان فیها، و هذا ممّا لا إشکال فيه.

✓ مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۱۲۳:

ثمّ إن أقسام استصحاب الكلّی أربعة:

القسم الأول: ما إذا علمنا بتحقیق الكلّی فی ضمن فرد معین، ثمّ شکنا فی بقاء هذا الفرد و ارتفاعه، فلا محالة نشک فی بقاء الكلّی و ارتفاعه

خانه شده و بعد از مدتی شک می‌کنیم که آیا خارج شده است یا خیر؟

فرضاً زید بما هو زید اثر شرعی ندارد (یعنی زید با عوارض مشخصه‌اش) اما حضور انسان در خانه که عنوان کلی است، دارای اثر است. متیقن ما این بود که انسان ذات اثر در خانه بود، شک می‌کنیم که آیا این انسان هنوز در خانه است یا خیر، ولی منشأ شک ما این است که آن زیدی که وارد خانه شده بود هنوز هست یا نه؟ که منشأ شک، زوال و بقاء فرد است و تردیدی نیست که انسانیت در ضمن زید موجود بوده، اکنون شک می‌کنیم آیا آن انسانیتی که در ضمن زید بوده هنوز باقی است یا دیگر در خانه موجود نیست چون زید رفته است؟

کسانی که قائل به استصحاب کلی هستند، این فرد را قدر متیقن از استصحاب کلی می‌دانند و غیر از آن اشکالی که در اصل استصحاب کلی بیان شد، اشکال دیگری مطرح نشده است. ارکان استصحاب یعنی یقین سابق و شک لاحق، تمام است؛ زیرا یقین داشته که انسانیت موجود بوده است و شک دارد که آیا ادامه دارد یا خیر.

باید توجه داشت در این قسم اگر بخواهیم فرد را بتمامه استصحاب کنیم، آن مقداری که در حکم شرعی دخیل نیست، اثری ندارد و استصحاب در آن مقدار جاری نیست و استصحاب انسانیت در واقع همان استصحاب کلی خواهد بود. ولی اگر فرد هم اثر داشته باشد روشن است که استصحاب فرد نیز جاری است.

کلی قسم ثانی

کلی قسم ثانی^۱ این است که مکلف به تحقق کلی یقین پیدا کرده است ولی نمی‌داند که آیا در ضمن

أيضاً، فإذا كان الأثر للكلي، فيجری الاستصحاب فيه، مثاله المعروف ما إذا علمنا بوجود زيد في الدار فنعلم بوجود الانسان فيها ثم شككنا في خروج زيد عنها فنشك في بقاء الانسان فيها، فلا إشكال في جریان الاستصحاب في بقاءه إذا كان له أثر.

۱. فرائد الأصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۶۳۸:

و إما أن يكون من جهة الشك في تعيين ذلك الفرد و تردده بين ما هو باق جزماً و بين ما هو مرتفع كذلك.

✓ كفاية الأصول (ط - آل البيت)، ص ۴۰۶:

و تردد ذاك الخاص الذي يكون الكلي موجوداً في ضمنه و يكون وجوده بعين وجوده بين متيقن الارتفاع و مشكوك الحدوث المحكوم بعدم حدوثه غير ضائر باستصحاب الكلي المتحقق في ضمنه مع عدم إخلاله باليقين و الشك في حدوثه و بقاءه و إنما كان التردد بين الفردين ضائراً باستصحاب أحد الخاصين اللذين كان أمره مردداً بينهما لإخلاله باليقين الذي هو أحد ركني الاستصحاب كما لا يخفى.

✓ مصباح الأصول (ط - مؤسسة احياء الآثار)، ج ۲، ص ۱۲۳:

القسم الثاني: ما إذا علمنا بوجود الكلي في ضمن فرد مردد بين متيقن الارتفاع و متيقن البقاء، كما إذا علمنا بوجود إنسان في الدار مع الشك في كونه زيداً أو عمراً، مع العلم بأنه لو كان زيداً لخرج يقيناً و لو كان عمراً فقد بقي يقيناً، و مثاله في الحكم الشرعي ما إذا رأينا رطوبة مشتبهة

فردی که قابلیت بقاء دارد و طویل العمر است محقق شده است یا در ضمن قصیر العمر که قطعاً باقی نیست.
مثال: داخل این اتاق حیوانی است که نمی‌دانیم آیا در ضمن پشه محقق شده است که زود زائل می‌شود و قطعاً نابود شده است یا در ضمن فیل که طویل العمر است و قابلیت بقاء دارد. آیا اینجا استصحاب جاری است یا خیر؟

شاید کسی با نگاهی ساده بگوید اینجا استصحاب جاری است؛ زیرا ما زمانی یقین داشتیم که حیوانیت موجود است و الآن شک در بقائش داریم و لذا استصحاب را جاری می‌کنیم، ولی این استصحاب مورد اشکالاتی قرار گرفته که تخلص از این‌ها نیاز به بحث عمیق دارد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهی

بین البول و المنی فتوضأنا، فنعلم أنه لو كان الحدث الموجود هو الأصغر فقد ارتفع، و لو كان هو الأكبر فقد بقي. و كذا لو اغتسلنا في المثال فنعلم أنه لو كان الحدث هو الأكبر فقد ارتفع، و إن كان هو الأصغر فقد بقي، لعدم ارتفاعه بالغسل، فنجرى الاستصحاب في الحدث الجامع بين الأكبر و الأصغر و نحكم بترتب أثره، كحرمة مس كتابه القرآن و عدم جواز الدخول في الصلاة. و هذا هو القسم الثاني الذي ذكره الشيخ (قدس سره) و تبعه جماعة ممن تأخر عنه.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۴۱۲:

القسم الثاني: استصحاب الكلّي المتيقّن وجوده في ضمن أحد الفردين عند العلم بارتفاع أحدهما و بقاء الآخر، كما في جميع موارد العلم الإجمالي بوجود أحد الشبّهين مع خروج أحدهما عن مورد الابتلاء بتلف و نحوه، كما إذا علم المكلف بوجود إحدى الصلاتين من الظهر أو الجمعة و قد صلّى الظهر، أو علم بصدور أحد الحدثين من الأصغر أو الأكبر و قد فعل ما يوجب رفع الأصغر، و كما لو علم بوجود أحد الحيوانين من الفيل أو البقّ و قد انقضى زمان عمر البقّ، ففي جميع هذه الأمثلة يشكّ في بقاء الكلّي بسبب ارتفاع أحد الفردين اللذين علم بتحقق الكلّي في ضمن أحدهما، و لا يجرى الاستصحاب الشخصي و الفرد المرّد، للعلم بارتفاع أحد فردی الترديد، كما تقدّمت الإشارة إليه.